

بررسی تقسیم‌بندی ملاصدرا از مرگ به اخترامی و طبیعی و ریشه‌های قرآنی آن

Mulla Sadra on Classification of Death to Natural and Sudden, and its Quranic Roots

Seyyed Reza Hoseini Lavasani
Mohammad Saedimehr
Reza Akbarian
Kavous Rouhi Barandagh

سیدرضا حسینی لواسانی
محمد سعیدی‌مهر
رضا اکبریان
کاوس روحی برندق *

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۴/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۷/۱۳

Abstract

Because of his desire to eternity the problem of death is very important for human. Mulla Sadra transcendent philosophy founder, with the approval of previous philosopher's definition of death, believes that death is the separation of the soul from the physical body and divides it to natural and sudden. This paper explains the nature of death and its variants and causes of death in view of Mulla Sadra and shows some of its Quranic roots. Also, we present criticisms about Mulla Sadra's division of death; some of which include lack of philosophical criterion for the existence of sudden death and there is no boundary between natural death and sudden death.

Keywords: death, sudden, Mulla Sadra, Quran, soul.

چکیده

به دلیل میل به جاودانگی داشتن انسان، مسئله مرگ همواره برایش اهمیت داشته است. ملاصدرا، پایه‌گذار حکمت متعالیه، با ذکر تعریف فیلسوفان قبلی، مرگ را جدا شدن روح از بدن مادی می‌داند و آن را به مرگ طبیعی و اخترامی تقسیم می‌کند. این مقاله بر آن است تا چستی مرگ، انواع مرگ و علت هر کدام را از نظر ملاصدرا بررسی کند و با توجه به اهمیت جایگاه آموزه‌های اسلامی و قرآنی در فلسفه اسلامی، ریشه‌های قرآنی برخی از این موضوعات را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. همچنین نقدهایی بر تقسیم ملاصدرا از مرگ به اخترامی و طبیعی ارائه شده که از میان آنها می‌توان به عدم ارائه ملاکی فلسفی برای وجود مرگ اخترامی و عدم وجود مرزی مشخص میان مرگ طبیعی و مرگ اخترامی اشاره کرد.

واژگان کلیدی: مرگ، اخترامی، ملاصدرا، قرآن، نفس.

. PhD Student in Islamic Philosophy and Theology, Tarbiat Modarres University, Tehran, Iran.
zoheirreza@yahoo.com

. Professor at Department of Philosophy, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.
saedimehr@yahoo.com

*. Professor at Department of Philosophy, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.
dr.r.akbarian@gmail.com

. Assistant Professor at Department of Quran and Hadith, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.
k.Rouhi@Modares.ac.ir

. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
zoheirreza@yahoo.com

. استاد گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.
saedimehr@yahoo.com

*. استاد گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.
dr.r.akbarian@gmail.com

. استادیار گروه قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.
k.Rouhi@Modares.ac.ir

مقدمه

و حس نمی‌کند، زیرا این امور متعلق به بدن او و اعصاب و تجزیه و تحلیل آن توسط مغز است که از بین رفته است. پس از مرگ در حدود یک دقیقه بعد از قطع ورود اکسیژن به مغز، واکنش‌های شیمیایی‌ای در آن صورت می‌گیرد که سبب از بین رفتن سلول‌های مغزی می‌شود.

۱-۱. چیستی مرگ از نظر ملاصدرا

از نظر ملاصدرا موت عبارت است از تفریق و جدایی میان نفس و بدن و روح و جسد، نه اعدام و رفع وجود (ملاصدرا، ۱۳۸۵: ۴۰۱). او معتقد است مرگ امری نیست که انسان را به کلی معدوم و نابود کند، بلکه فقط مابین او، غیر او و غیر صفات لازم‌اش جدایی می‌افکند. او دلیل این امر را محل حکمت و علم بودن نفس می‌داند و از آنجا که محل حکمت و جایگاه علم و معرفت هرگز معدوم نخواهد شد، پس نفس معدوم و نابود نمی‌شود؛ چنانکه در حدیث آمده است: «خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ» یا «الارض لا تأکل محل الايمان» (همان: ۳۹۸).

دلیل دیگر بقای نفس پس از مرگ، مجرد نفس است (همو، ۱۹۸۱: ۸/۱۰۴-۱۰۵). اگر نفس انسان مجرد باشد، پس با نابودی بدن که امری غیر مجرد و مادی است، نابود نمی‌شود، چراکه آنچه شخصیت واقعی انسان را تشکیل می‌دهد و من واقعی او محسوب می‌شود، بدن نیست بلکه نفس یا روح است که از جنس عالم ماوراء طبیعت است^۲ (مطهری، بی تا: ۴۹۵).

افزون بر جز تجرد و روحانی بودن نفس، حتی خود جوهر بودن نفس را نیز می‌توان دلیلی بر عدم فساد آن دانست، چراکه آنچه باطل می‌شود همان نسبت‌ها، اضافات، اعراض و خواص است، نه جوهر که ذاتش باطل نمی‌شود (تهرانی، ۱۳۶۱: ۶۱). پس نفس پس از مرگ و مفارقت از بدن، باقی خواهد بود.

ملاصدرا مرگ را نهایت بازگشت از دنیا و آغاز بازگشت به سوی خداوند می‌داند (ملاصدرا، ۱۳۸۸:

مسئله مرگ به سبب وجود میل به جاودانگی و آگاهی از سرنوشت خود، همواره مورد توجه انسان بوده است. کسی که پیش از مرگ فعالیت می‌کرد، راه می‌رفت، صحبت می‌کرد، می‌خورد و می‌خوابید، پس از مرگ هیچ کدام از این کارها را انجام نمی‌دهد یا دست کم می‌توان ادعا کرد با بدن مادی‌اش که مشهود ماست، انجام نمی‌دهد. مسئله مرگ پرسش‌های بسیاری در ذهن انسان ایجاد می‌کند؛ پرسش‌هایی مانند مرگ چیست؟ در زمان مردن، دقیقاً چه اتفاقی برای انسان می‌افتد؟ انسان پس از مرگ چه می‌شود؟ آیا انسان پس از مرگ نابود و نیست می‌شود یا باقی می‌ماند و تنها بدن اوست که به تدریج از بین می‌رود؟ علت مرگ چیست؟ آیا می‌توان مانع رسیدن مرگ شد یا مرگ امری ضروری است و حتماً سراغ همه می‌آید؟ آیا می‌توان به استقبال مرگ رفت و زودتر از زمانی که به اجبار، مرگ به سراغ انسان بیاید، آن را تجربه کرد؟

در طول تاریخ، متفکرین مختلف پاسخ‌های متفاوتی به این پرسش‌ها داده‌اند. مقاله حاضر بر آن است تا دیدگاه‌های ملاصدرای شیرازی، پایه‌گذار حکمت متعالیه را درباره چیستی مرگ، انواع آن و علت هر کدام تبیین کند و با توجه به محوریت اندیشه دینی در سنت اسلامی، به بررسی ریشه‌های قرآنی برخی از این موضوعات بپردازد.^۱

۱. چیستی مرگ

مرگ در لغت به معنای باطل شدن قوت حیوانی و حرارت غریزی، فنای حیات و نیست شدن زندگانی است. همچنین این کلمه مترادف با ارتحال، درگذشت، رحلت، فوت، مردن، موت و وفات دانسته شده است. در پزشکی مرگ به معنای توقف برگشت‌ناپذیر علائم حیاتی است. از نظر علم پزشکی، پس از توقف علائم حیاتی هوشیاری تمام حواس به کلی از دست می‌رود و موجود زنده هیچ چیزی را احساس نمی‌کند، نمی‌شنود، نمی‌بیند

عبارت است از «منتقل شدن همان موجود دارای شعور و اراده از یکی از مراحل زندگی به مرحله‌ای دیگر» (طباطبایی، بی‌تا: ۱۹ / ۵۸۵). البته با در نظر گرفتن معنای لغوی موت هم نمی‌توان دیدگاه قرآن را نابودی انسان پس از مرگ دانست، چراکه در هیچ جای قرآن سخنی از اتصاف موت به روح انسان، به میان نیامده است (همان: ۱۴ / ۴۰۴-۴۰۳) و منظور از موت در قرآن، موت جسم است.

در قرآن کریم برای مرگ و میراندن از کلمه «تَوَفَّى» استفاده شده است: «حتی اذا جاء احدکم الموت تَوَفَّئْهُ رُسُلُنَا و هم لایفرون» (انعام / ۶۱)، «و الله خلقکم ثم یتوفَّاکم...» (نحل / ۷۰)^۳. پس در قرآن مرگ به معنای «وفات» است، نه «فوت». فوت به معنای «زوال و نابودی» و وفات به معنای «اخذ تام و در اختیار گرفتن تمام و کمال یک حقیقت و انتقال آن به سرای دیگر» است (جوادی آملی، ۱۳۹۱: ۱۸۱). از نظر قرآن کریم، عمل میراندن، در اختیار گرفتن کامل روح و انتقال آن به جهانی دیگر توسط فاعل این امر است. هم‌چنانکه از آیات گوناگونی - از جمله آیه «قُلْ یتوفَّاکم ملک الموت الذی و کُلُّ بکم ثم الی ربکم تُرجعون» (سجده / ۱۱) - می‌توان این مطلب را دریافت که مرگ نابود و معدوم شدن نیست، زیرا در آیه آمده است انسان پس از مرگ به سوی پروردگارش بازمی‌گردد و اگر انسان با مردن کاملاً نیست و نابود می‌شود، دیگر ممکن نبود به سوی پروردگارش بازگردد.

همچنین در آیه‌ای از قرآن کریم از قول فرشتگان الهی به ظالمینی که در لحظات مرگ به سر می‌برند، گفته می‌شود: جان‌هایتان را بیرون بیاورید («أخرجوا أنفُسِکم» انعام / ۹۳) که اشاره‌ای مستقیم و روشن بر این است که مرگ بیرون کردن و گرفتن روح و نفس از انسان است، نه نابودی او.

۲. انواع مرگ از نظر ملاصدرا

از نظر ملاصدرا مرگ دو نوع است: مرگ طبیعی و مرگ ناگهانی یا اختتامی. در مرگ طبیعی نفس

(۲۳۱) و آن را اول منازل آخرت، پایان درجات دنیا و برزخی میان دنیا و عقبی می‌شمارد (همو، ۱۳۸۱: ۲۵۶). همچنین تباهی و هلاکتی که در مرگ بر بدن وارد می‌شود را امری عرضی می‌داند نه بالذات، مانند شوری که در این عالم بالعرض و به تبع خیرات و غایات طبیعی، واقع می‌شود، چراکه از نظر وی بدن (از آن جهت که بدن طبیعی است) قوام و تماش به واسطه نفس و قوای آن است و قابل اشاره بودن و تشخیص به آن است، بلکه بدن با نفس متحد است. اگر فرض شود بدن به ذات خود موجود است، دیگر حقیقتی جز عناصر و اجزایی که دعوت به پراکندگی دارند، نخواهد بود (همو، ۱۳۸۸: ۲۵۱).

۲-۱. ریشه‌های قرآنی دیدگاه ملاصدرا درباره چیهستی مرگ

فلاسفه اسلامی، از گذشته تاکنون، در عین التزام به استفاده از روش‌های عقلی و استدلالی، خواستار محتوای اسلامی برای فلسفه‌شان بوده‌اند (حسینی لواسانی و اکبریان، ۱۳۹۳: ۸۰) و برای نیل به این مقصود از آیات و آموزه‌های قرآنی بهره‌ها برده‌اند. ملاصدرا نیز مانند بسیاری از فیلسوفان دیگر، با درک ارزش والای قرآن کریم، از محتویات و مطالب موجود در آن، در راستای غنی‌تر کردن فلسفه خود استفاده‌های شایانی برده که یکی از موارد آن، بحث مرگ است.

با دقت در آیات قرآن می‌توان دریافت که از نظر این کتاب نجات‌بخش، مرگ عامل نابودی انسان نیست بلکه دریچه‌ای به جهانی برتر و ارزشمندتر است. در قرآن کریم از مرگ با واژه‌هایی مانند «موت» و «توفی» تعبیر شده است. با اینکه معنای لغوی موت، نداشتن حیات و آثار حیات از شعور و اراده است - البته نداشتن کسی و چیزی که می‌بایست داشته باشد و قابلیت آن را دارد - اما از نظر علامه طباطبایی این واژه، با توجه به تعالیم قرآن، معنای دیگری به خود گرفته و

نیامده، اما درباره آنچه ملاصدرا علت مرگ طبیعی می‌نامد، تعالیمی در قرآن هست. از نظر قرآن کریم، تکذیب‌کنندگان نشانه‌های الهی که خداوند رهایشان کرده و کار آنها را به دست خودشان سپرده است، گرفتار سنت استدراج شده، به آنها مهلت داده می‌شود تا به گناهانشان بیفزایند و درحالی‌که غرق در گناه و لذات مادی هستند، یکباره عذاب خداوند بر آنها می‌رسد: «و الذین کذبوا بآياتنا سنستدرجهم من حیث لا یعلمون. و املی لهم ان کیدی متین» (اعراف/ ۱۸۳-۱۸۲). این نوع عذاب می‌تواند برخی از مرگ‌های ناگهانی باشد که به‌طور دفعی به انسان می‌رسد، هم‌چنانکه رسول اکرم (ص) فرمودند: «مرگ ناگهانی تخفیفی است برای مؤمنان و خشمی است بر کافران» (محمدی ری شهری، ۱۳۸۱: ۹۳۳).

۳. علت مرگ

با توجه به نوع نگاه به مرگ، علت مرگ هم می‌تواند در نظر افراد مختلف، متفاوت باشد. ملاصدرا در جلد هشتم اسفار به نقل اقوال گوناگون طبی و کلامی درباره علت مرگ پرداخته و با نقد و رد همه دیدگاه‌ها، نظریه خود را در این باره مطرح می‌کند. او در توضیح و شرح دیدگاه‌های مختلف درباره علت مرگ می‌گوید: از نظر ابن سینا و اطباء قدیم، علت مرگ طبیعی وقوف قوه غاذیه است. در علت وقوف قوه غاذیه هم اقوال مختلفی وجود دارد. یک دیدگاه آن است که از آنجا که قوه غاذیه قوه‌ای جسمانی است و هر امر جسمانی، متناهی و محدود است، پس افعال قوه غاذیه متناهی است و زمانی به پایان می‌رسد. دیدگاه ابن سینا در این باره چنین است: فقدان حرارت غریزی سبب وقوف قوه غاذیه خواهد بود. رطوبت غریزی پس از زمان وقوف کاستی گرفته و به‌کلی انحلال پذیرد و این به‌واسطه استیلای حرارت بر رطوبت غریزی است. وقتی رطوبت انحلال یافت، ناگزیر از خاموش شدن حرارت

به‌واسطه استکمال یافتن و استقلالش در وجود، نیاز و تعلقش به بدن مادی قطع می‌شود و آن را به‌طور طبیعی رها می‌سازد. اما در مرگ اخترامی بدن به علت عوارض و حوادث ناگهانی خراب شده، قابلیتش را برای تداوم تعلق نفس به آن از دست داده و از حمل این موجود فرسوده دست برمی‌دارد (ملاصدرا، ۱۳۸۸: ۴۷/۹).^۴ او در توضیح مرگ اخترامی یا ناگهانی بیت زیر را آورده است: «جان قصد رحیل کرد گفتم که مرو/ گفتا چه کنم خانه فرو می‌آید». همچنین مثالی برای درک بهتر مرگ طبیعی و اخترامی ذکر می‌کند: کشتی دارای آلات محکم را مانند بدن در نظر گیریم و باد را مثل نفس فرض کنیم. همان‌طور که کشتی جز با وزیدن باد حرکت نمی‌کند، بدن هم تنها در صورت اراده نفس حرکت می‌کند و فعالیت‌هایش را انجام می‌دهد. حرکت کشتی تابع حرکت باد است و در صورت قطع باد، کشتی و کشتی‌سواران نمی‌توانند باد را برگردانند، همان‌طور که حیات بدن تابع نفس است نه نفس تابع بدن.

او در ادامه این مثال، تمایز مرگ طبیعی و مرگ اخترامی را چنین نشان می‌دهد: هلاکت کشتی به‌واسطه تباهی جرمش یا ترکیبش، مانند مرگ اخترامی است که در این حالت، با از بین رفتن کشتی دیگر باد هم به کشتی نمی‌وزد؛ این می‌تواند مثلاً به دلیل خراب شدن و از کار افتادن بادبان باشد. وقتی شخصی در اثر هلاکت بدنش می‌میرد نیز به‌همین ترتیب، تدبیر و تعلق نفس به بدنش از بین می‌رود.

ملاصدرا می‌افزاید: هلاکت کشتی به‌واسطه نیروی باد شدیدی که در توان کشتی و آلتش نیست، مانند مرگ طبیعی است، چراکه همان‌طور که هنگام باد شدید، کشتی تاب تحمل در برابر آن را ندارد و از هم می‌پاشد، وقتی نفس قوی شد و حرارت غریزی‌اش شدت پیدا کرد، بدن نمی‌تواند آن را تحمل کند و شخص می‌میرد (همان: ۴۹-۵۱).

درباره تقسیم‌بندی انواع مرگ به مرگ طبیعی و اخترامی، به صورت مستقیم در قرآن کریم مطلبی

مرگ را متفاوت از علت دیگری می‌داند. به نظر وی، علت مرگ ناگهانی (اخترامی)، عارض شدن سبب‌های اتفاقی و راهزنی‌های جبری است. وقتی انسان در اثر حادثه‌ای خارجی ضربه‌ای به بدنش وارد شود که بدن توان تحمل آن را نداشته باشد و از کار بیفتد، شخص به مرگ ناگهانی و اخترامی می‌میرد و بدین صورت روح از بدن مادی‌اش جدا می‌شود. پس علت ترک بدن مادی توسط نفس در مرگ اخترامی، از کار افتادن بدن و عدم قابلیت آن برای اتحاد با نفس است.

اما علت مرگ طبیعی توجه و انتقال قوا و نفوس از مرتبه‌ای در وجود به مرتبه دیگر و خروج نفس از قوه به فعل است (همو، ۱۳۸۳ الف: ۹۵). او در این باره در شرح زاد المسافر می‌گوید: «سبب عروض الموت الطبيعي، استكمال النفس و استقلالها فی الوجود» (همو، ۱۳۸۱: ۲۳). همچنین در مبدأ و معاد، مرگ را انقطاعی می‌داند که انسان با آن به غایت جوهر، فعلیت و استقلال دست می‌یابد (همو، ۱۳۵۴: ۳۵۴). یا در جایی دیگر، سبب موت و همچنین حکمت آن را حرکت نفس به سوی کمال می‌داند: «سبب الموت و حکمته هی حرکات النفوس نحو الکمال» (همو، ۱۳۸۲: ۸۹). پس مرگ طبیعی پایان حرکت تدریجی نفس است که در آن نفس به فعلیت نهایی خود می‌رسد و قوه و امکان را پشت سر می‌گذارد (اسدی، ۱۳۸۶: ۳۵).

وقتی نفس به فعلیت برسد، دیگر نیازی به بدن مادی ندارد. صدرالمتهلین با ذکر مثالی این حقیقت را به خوبی نشان داده است: نفوس انسان‌ها را سزاوار است آرزوی مرگ کند، چون آنها مانند صنعتگراند و اجسادشان مانند دکان‌ها و اعضایشان و قوایشان مانند آلات و ادوات. صنعتگر وقتی به آرزویش برسد، دکانش را رها می‌سازد... نفوس هم پس از بالفعل شدن، جسد برایشان سنگینی می‌آورد (ملاصدرا، ۱۳۸۳ الف: ۹۷). به نظر وی علت ضعف در پیری نیز همین است، نفس در پیری مجردتر می‌شود و از تدبیر بدن و قوایش،

غریزی می‌باشد. در این هنگام مرگ فرا می‌رسد. دیدگاه دیگری که ملاصدرا در این زمینه نقل کرده این است که سبب مرگ حیوانات، عوض و بدلی است که قوه غذایی وارد می‌سازد و اگر چه در قیامش به جای آنچه از وی تحلیل رفته کافی است و به حسب کمیت زائد بر کفایت است، ولی به حسب کیفیت کافی نیست (ملاصدرا، ۱۳۸۳ الف: ۸/۸۹-۸۶).

صدرالمتهلین درباره علت مرگ نظرات دیگری نقل می‌کند که جنبه کلامی دارند:

۱. اگر مردم تا بی‌نهایت باقی بمانند، باید اشخاص و اقوامی که وجودشان پیش از ما بوده، ماده‌ای را که از آن پدید آمده بودند نابود می‌ساختند و برای ما ماده‌ای باقی نمی‌ماند که از آن پدید بیاییم و اگر برای ما ماده‌ای باقی می‌ماند، مکان و روزی باقی نمی‌ماند.

۲. اگر مرگ واجب نبود، جایز بود که ستمکار همیشه در دنیا باقی بماند و فسادش ادامه داشته باشد و مظلوم هم به همان وضع باشد و این به فساد و تباهی می‌انجامد.

۳. اگر مرگ واجب نبود، باید متقیان و نیکان بدترین مردمان باشند، زیرا اینان در دنیا لذات را بدون جایگزینی رها کردند و این به فسق می‌خواند. ملاصدرا ضمن رد این دلایل، آنها را اسباب غایبی مرگ می‌داند، آن‌هم نه بالذات بلکه بالعرض.

از نظر او تنها علت ذاتی، صلاحیت وسط بودن در برهان را دارد و در نتیجه این دلایل نمی‌توانند علت مرگ را به درستی بیان کنند. او معتقد است غایت مرگ وجود نشئه باقی و جاوید و رسیدن نفوس به درجات یا درکات خویش در سعادت یا شقاوت است (همان: ۹۲-۹۴).

۳-۱. علت مرگ اخترامی و علت مرگ طبیعی از نظر ملاصدرا

ملاصدرا نظریه خود را با تقسیم مرگ به طبیعی و اخترامی شروع می‌کند و علت هر کدام از انواع

۲۳۷-۲۳۶). ملاصدرا این حرکت به سوی خدا را در همه موجودات محقق می‌داند گرچه بسیاری از آنها به آن آگاهی ندارند (همو، ۱۳۸۸: ۴۹).

۲-۳. ریشه‌های قرآنی دیدگاه ملاصدرا درباره علت مرگ طبیعی

این دیدگاه ملاصدرا که علت مرگ طبیعی، تکامل انسان و به فعلیت رسیدن اوست، در آموزه‌های قرآنی «بازگشت انسان نزد پروردگارش پس از مرگ»، «سیر و حرکت انسان به سوی خداوند» و «برتری آخرت نسبت به دنیا» ریشه دارد و صدرالمتألهین خواسته یا ناخواسته، این بحث مهم فلسفی‌اش را از قرآن کریم گرفته است.

از نظر قرآن کریم انسان پس از مرگ، به سوی خدا بازمی‌گردد: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (سجده / ۱۱)، «إِلَىٰ اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا» (مائده / ۴۸ و ۱۰۵؛ هود / ۴)، «ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ» (انعام / ۱۶۴؛ زمر / ۷)، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره / ۱۵۶). همچنین برخی آیات از بازگشت همه امور به سوی خدا سخن می‌گویند: «أَلَا إِلَىٰ اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (شوری / ۵۳)، «وَاللَّهُ الْمَصِيرُ» (نور / ۴۲، فاطر / ۱۸)، «وَاللَّهُ يَرْجِعُ الْأُمُورَ» (فاطر / ۴، حدید / ۵)، «وَاللَّهُ يَرْجِعُ الْأُمُورَ» (هود / ۱۲۳) و «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» (علق / ۸).

هنگام مرگ، دری از درهای عوالم ماوراء ماده، با رها کردن امور مادی و دنیوی، به روی انسان گشوده می‌شود و او بازگشتش به سوی خدا را شروع می‌کند تا روز قیامت که همه موجودات در پیشگاه خداوند بزرگ، حاضر می‌شوند. اولین واقعیتی که متوفی هنگام مرگ مشاهده می‌کند، بطلان دنیا و مافیهاست، بطلان تمام رسوماتی که در آن جریان است و با از هم گسستن اسباب و روابط ظاهری، همه اعمال و غایات این سویی به سرابی بدل می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۱: ۷۶) و تنها افکار و اعمالی که در راستای قرب و نزدیکی او به خداوند متعال و کسب رضایت او بوده، برایش

منصرف می‌گردد تا جایی که توجهش کاملاً از بدن قطع گردد (مصباح یزدی، ۱۳۷۵: ۱۵۲-۱۵۱).

ریشه بحث از علت مرگ طبیعی را باید در برخی از مباحث فلسفی ملاصدرا جستجو کرد که مهم‌ترینشان بحث حرکت جوهری است. نظریه حرکت جوهری ملاصدرا که خود مبتنی بر نظریات دیگر حکمت متعالیه از جمله اصالت وجود و وحدت تشکیکی وجود است، بیان می‌دارد که هر موجود طبیعی، از جمله نفس، دائماً در جوهر و ذات خود در حال حرکت و کامل‌تر شدن است. نفس واقعیت واحد و سیالی دارد که پیوسته مراتب و اجزای فرضی آن حادث شده و حدوث هر کدام متوقف بر زوال قبلی و پدید آمدن جزء کمال‌یافته‌تر آن است. در حقیقت، امر حادث در عین بساطت، هم شامل آثار و کمالات موجود در گذشته می‌شود و هم آثار و کمالات جدیدی را به دست می‌آورد (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۹۶ و ۳۵۶). از این حالت، به «لبس بعد از لبس» به معنای «پوشیدن بعد از پوشیدن» تعبیر می‌شود (مانند فردی که لباس‌هایی را روی هم می‌پوشد) نه «لبس بعد از خلع» به معنای «پوشیدن پس از خارج کردن از تن». پس نفس دائماً در حال افزودن بر کمالاتش در عین حفظ کمالات پیشین است تا وقتی که به کمال و فعلیت تام خود برسد که این زمان، همان فرا رسیدن مرگ اوست.

البته گاهی ملاصدرا همین حرکت جوهری و سیر تدریجی نفس را مرگ می‌شمارد. از نظر او همین که جوهر شخص لحظه به لحظه، از قوه به فعل در حال حرکت و تکامل است، مرگ رخ می‌دهد، درحالی‌که خود انسان متوجه این تغییر و مرگش نمی‌شود. به باور وی، عوالم سه‌گانه و عوالم مافوق آن، همگی منازل سیر الی الله هستند که در هر کدام از این منازل، برای سالک، مرگ و برانگیختن تازه‌ای رخ می‌دهد. از این‌رو، شمار مرگ و بعث و حشر نفوس شمارش‌ناپذیر بلکه به تعداد نفوس آدمیان است (همو، ۱۹۸۱: ۹/

است. چنانکه گفتیم، از نظر او نفس انسانی که حقیقتش وجود است، از ابتدای حدوث در حرکت جوهری و در حال کمال یافتن است، به این شرح که دائماً کمالات وجودی جدیدی را به خود می‌افزاید و ارتقای وجودی می‌یابد و لحظه به لحظه از قوه به فعلیت در حال حرکت است، تا جایی که قوه و استعدادی برایش باقی نماند و به فعلیت تام خود نائل شود. این همان لحظه مرگ اوست که در آن، بدن مادی عنصری پوست‌اندازی می‌کند و به بدنی مثالی تبدیل می‌شود. نتیجه آنکه: به دلیل کمال محض بودن خداوند، ارجاع و بازگشت به سوی او، راه یافتن به سوی کمال و فعلیت یافتن امور بالقوه است و این همان علت مرگ طبیعی از نظر ملاصدراست.

آموزه قرآنی دیگری که می‌تواند یکی از ریشه‌های بحث حرکت جوهری و علت مرگ در حکمت متعالیه به حساب آید، «تفاوت داشتن دنیا و آخرت» و «برتری آخرت نسبت به دنیا» است. از نظر قرآن کریم آخرت برتر (نحل / ۳۰) و باقی‌تر از دنیاست: «و الاخره خیرٌ و ابقى» (اعلی / ۱۷)، «دار دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست، درحالی‌که دار آخرت، زندگی واقعی است» (عنکبوت / ۶۴)، «زندگی دنیا فقط کالایی در آخرت است» (رعد / ۲۶)، «آنچه نزد خداست برتر و باقی‌تر از کالای زندگی دنیاست» (قصص / ۶۰) و «آخرت برخلاف دنیا، دار قرار و ماندگاری است» (غافر / ۳۹).

از آنجا که آخرت از دنیا برتر و باارزش‌تر است، پس موجودی مانند انسان، که در دنیا دائماً به زمان مرگش نزدیک‌تر می‌شود و لحظه به لحظه در حال رفتن به سوی آخرت است، باید دائماً در زندگی کامل‌تر و برتر شود و هر لحظه‌اش بهتر از لحظه قبلی باشد تا شایستگی ورود به جهان آخرت را داشته باشد، چراکه با گذشت زمان از مدت زندگی دنیایی‌اش کاسته شده، به زندگی اخروی که بهتر و کامل‌تر از زندگی دنیوی است، نزدیک‌تر می‌شود.

اهمیت پیدا می‌کند.

بازگشت به سوی خدا را می‌توان با حرکت کردن و تکامل یافتن انسان در مسیر به سوی خدا تبیین کرد. از نظر علامه طباطبایی انسان مانند سایر مخلوقات موجودی تحت تربیت الهی است، به طوری که هیچ شأنی از شئون او از نظر پروردگار دور نیست، کما اینکه خدای تعالی فرمود: «و ما مِن دَابَّةٍ اَلا هُوَ اخذُ بِناصیتِها اِنَّ رَبِّي عَلِيٌّ صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ» (هود / ۵۶). این تربیت، تربیتی تکوینی است، نظیر تربیتی که خدای سبحان در غیر آدمیان و جمیع کائنات در مسیری که همگی به سوی خدای خود دارند، اعمال کرده و فرموده است: «اَلا اِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (شوری / ۵۳). چگونگی این تربیت نیز در هیچ موجودی با موجود دیگری تفاوت ندارد، زیرا این صراط، صراطی مستقیم و امری متشابه و شامل جمیع کائنات است (همو، بی‌تا: ۶ / ۲۶۴).

آیه «یا ایها الانسان اِنَّكَ كَادِحٌ اِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيه» (انشقاق / ۶)، به صراحت سیر انسان به سوی خدا را مطرح می‌کند. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه با ذکر دیدگاه‌هایی درباره کلمه «کدح»^۵ می‌گوید: در آن مفهوم «سیر» وجود دارد. آیه با عطف «فملاقیه» بر کلمه «کادح» بیان کرده که هدف نهایی این سیر و سعی و تلاش، خدای سبحان است، البته بدان جهت که دارای ربوبیت است، یعنی انسان بدان جهت که عبدی است مربوب و مملوک و مدبر، دائماً در حال سعی و تلاش و رفتن به سوی خدای تعالی است (همان: ۲۰ / ۴۰۱). روشن است که از نظر قرآن کریم، انسان در سیر و حرکت به سوی خداست و پس از مرگ، به ملاقات او نائل خواهد شد.

از آنجا که خداوند خوبی و کمال محض است، می‌توان نتیجه گرفت که انسان به سوی کمال در حرکت و تلاش است. ملاصدرا همین مطلب را در بحث حرکت جوهری و علت مرگ طبیعی بیان کرده

۴. نقد تقسیم‌بندی صدرایی از مرگ به اخترامی و طبیعی

تمایز قائل شدن میان مرگ طبیعی و مرگ اخترامی، با توجه به تعریفی که ملاصدرا از مرگ اخترامی ارائه داده، پرسش‌هایی را در ذهن ایجاد می‌کند:

الف) اگر طبق نظر ملاصدرا، نفس در حرکت جوهری خود دائماً رو به کمال و از قوه به فعلیت در حال حرکت است و هنگام نائل شدن به فعلیت تام، مرگ برایش رخ داده و بدن مادی‌اش به بدن مثالی تبدیل می‌شود، چگونه قائل به مرگی مثل مرگ اخترامی شویم که در آن نفس به فعلیت خویش نرسیده و بر اثر حادثه و عاملی خارجی برای بدن، بالاجبار از بدن جدا می‌شود؟ اگر سیر طبیعی و حتمی نفس، رسیدن به کمال خویش باشد (سعادت یا شقاوت)، چگونه می‌توانیم عده‌ای از انسان‌ها را از این سیر طبیعی خارج کرده و قائل به عدم رسیدن آنها به کمال و فعلیت تام شویم؟ چه قاعده و مبنای فلسفی برای این استثناها وجود دارد؟ چرا فردی که در اثر آفتی ناگهانی، جدایی نفس از بدنش را تجربه می‌کند، دچار مرگ طبیعی نشده است؟ شاید این اتفاق و حادثه خارجی دقیقاً در زمان رسیدن او به فعلیت تام، به‌وقوع پیوسته باشد. به عبارت دیگر، ممکن است مرگ اخترامی خود از نوع مرگ طبیعی باشد. وقتی قاعده‌ای کلی در فلسفه بنا می‌گذاریم، دیگر نمی‌توان بدون دلیل و تبیین فلسفی برای آن استثنا قائل شد. پس مرگ اخترامی هم که در قاعده «استکمال نفس بودن مرگ» جا نمی‌گیرد، نیاز به تبیین و توجیه دارد و ظاهراً ملاصدرا این تبیین فلسفی را انجام نداده است و بدون طرح تبیین فلسفی تفاوت میان مرگ طبیعی و مرگ اخترامی و فقط از راه بیان علت هر کدام، نمی‌توان این دو را از هم جدا کرد.

در پاسخ به این نقد می‌توان گفت: فردی که در اثر مرگ اخترامی مرده، در حقیقت مرگ اصلی او که همان به کمال رسیدن نفس است، هنوز برایش رخ نداده و او پس از مرگ اخترامی فرصت‌های

دیگری برای به کمال رسیدن نفسش پیدا خواهد کرد. این فرصت‌ها می‌تواند شامل رجعت و بازگشت دوباره به دنیای طبیعی یا استکمال در عالم برزخ یا شفاعت یافتن باشد. در این صورت او با قرارگرفتن در این فرصت‌ها، به کمال لایق خویش می‌رسد و همانند انسان‌های دیگر به فعلیت تام خود که همان مرگ طبیعی است، نائل خواهد شد.

به نظر می‌رسد این پاسخ، با توجه به ماهیت مرگ که همان از بین رفتن رابطه نفس با بدن مادی است، صحیح نباشد، زیرا فردی که به دلیل حادثه‌ای مرده است، بالاخره رابطه نفس با بدن مادی‌اش قطع شده و مرگ برای او رخ داده است و ممکن نیست بار دیگر حالت مرگ را تجربه کند؛ چراکه مرگ جدایی روح از بدن مادی است و این امر برای او یک بار اتفاق افتاده است، مگر آنکه تعریف مرگ طبیعی را از تعریف مرگ خارج کرد و منظور از آن را فقط استکمال نفس دانست، نه از بین رفتن رابطه بین نفس و بدن. در این حالت دیگر نمی‌توان مرگ طبیعی را مرگ نامید و این، با توجه به تعریف ملاصدرا از مرگ، امر درستی نیست.

ب) پرسش دیگری که می‌توان از ملاصدرا پرسید این است که مرز تمایز میان مرگ طبیعی و مرگ اخترامی کجاست؟ در عبارات ملاصدرا از مرگ اخترامی با واژه‌هایی مانند اتفاق، آفات ناگهانی، حوادث شدید، دفعی بودن و عامل خارجی نام برده شده است (شه‌گلی، ۱۳۹۱: ۱۱۲). آیا منظور وی از مرگ اخترامی تنها مرگ‌هایی است در اثر حادثه خارجی که بدن تاب تحمل آن را ندارد، مانند اصابت تیر یا چاقو، پرتاب شدن از بلندی و غرق شدن؟ یا شامل مرگ‌هایی که در اثر بیماری به شخص می‌رسد هم می‌شود؟ اگر بیماری‌ها را خارج از دایره مرگ اخترامی بدانیم، پس بیماری‌هایی که در اوج سلامتی بدن یکباره و ناگهانی سبب مرگ یک جوان بیست ساله می‌شوند، چه می‌شود؟ نفس این جوان بیست ساله به تکامل خود نرسیده است، پس بیماری هم می‌تواند مرگ اخترامی باشد

(اسدی، ۱۳۸۶: ۴۲-۴۱).

البته اگر در جواب گفته شود: «مرگ واقعی این شخص در اثر تکامل و استقلال نفسش حاصل شده و این مهم با وقوع بیماری در او همزمان شده و علت اصلی مرگش همان به فعلیت رسیدن نفس است». در پاسخ می‌گوییم: «برای حوادث خارجی مانند تصادف رانندگی یا غرق شدن هم می‌توان همین ادعا را مطرح کرد. یعنی همان‌طور که تکامل نفس می‌تواند با انتهای یک بیماری همراه باشد، همین‌طور هم می‌تواند با یک تصادف و آفت خارجی همراه باشد. ممکن است نفس انسان کشته‌شده در حین رانندگی، دقیقاً در زمان وقوع تصادف و آسیب دیدن بدنش کامل شده باشد». پس ظاهراً تفاوتی بین مرگ در اثر حوادث خارجی با مرگ در اثر بیماری به چشم نمی‌خورد و مرگ در اثر بیماری را هم می‌توان مرگ اخترامی نامید.

ج) نقد دیگری که به نظریه ملاصدرا وارد می‌شود، از نظر کلامی موضوع را بررسی می‌کند. ملاصدرا معتقد است افرادی که در اثر حادثه خارجی، مثل کشته شدن با شمشیر، مرگشان می‌رسد، به مرگ اخترامی از دنیا رفته‌اند و نفسشان به کمال و فعلیت خود نرسیده است. اما می‌دانیم که برخی اولیای الهی که در بالاترین درجات انسانی بوده‌اند، به وسیله شمشیر کشته شده‌اند و طبق تعریف ملاصدرا، به مرگ اخترامی از دنیا رفته‌اند نه طبیعی (شه‌گلی، ۱۳۹۱: ۱۱۱). آیا این دسته، مانند حضرت علی (ع) و امام حسین (ع)، در دنیا به کمال خود نرسیده‌اند و ناقص از دنیا رفته‌اند؟

در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت دلیلی بر عدم امکان رشد و تکامل این اشخاص بعد از مرگ وجود ندارد. چه بسا این گروه از افراد پس از مرگشان رجعت کنند و با بازگشتشان به دنیا بر درجات خویش بیفزایند و به کمال برتری دست یابند. درست است که امیرالمؤمنین علی (ع) در مقایسه با دیگر انسان‌ها از کمالات و درجات بالاتری برخوردارند، اما این امکان وجود دارد که

اصلاً آیا بیماری لزوماً ضایعه‌ای درونی است یا منشأ بیرونی و خارجی هم می‌تواند داشته باشد؟ مثلاً مرگی که در اثر سکت قلبی ناشی می‌شود ظاهراً در اثر مسدود شدن رگ‌های قلب است، اما خود این مسدود شدن رگ‌های قلب می‌تواند ریشه در عوامل بیرونی داشته باشد، مانند سیگار کشیدن، تغذیه نامناسب، آلودگی هوا و... یا بسیاری از بیماری‌ها در اثر وارد شدن میکروب و ویروس به بدن که عاملی بیرونی و خارجی است، ایجاد می‌شوند. مثلاً انگل مالاریا توسط تیره‌ای از پشه‌ها به نام «آنوفل» به انسان منتقل می‌شود و سبب مرگ و میر زیادی می‌شود. یا بیماری وبا که سالانه جان حدود صد هزار نفر را می‌گیرد، از طریق آب توسط باکتری «ویبریولرا» ایجاد می‌شود. همچنین تب ایبولا نوعی بیماری عفونی است که با تب و خونریزی داخلی همراه است و به واسطه تماس با مایعات بدن فرد مبتلا منتقل می‌شود. پس اساساً بیماری هم می‌تواند عامل خارجی داشته باشد و از آنجا که ملاصدرا معتقد به عامل خارجی داشتن مرگ اخترامی است، در نتیجه بیماری نیز می‌تواند مرگ اخترامی به حساب آید.

افزون بر این، با در نظر گرفتن مثال باد و کشتی که در آن باد مانند نفس فرض شده بود و کشتی مثل بدن، مرگ در اثر بیماری را می‌توان مانند از بین رفتن کشتی در اثر فرسودگی یا خرابی‌اش در نظر گرفت، چراکه فردی که در اثر یک بیماری مثل سرطان از دنیا می‌رود، ظاهراً به دلیل پیشروی این بیماری و بزرگ‌تر شدن غده سرطانی، بدن او قادر به انجام درست فعالیت‌هایش نیست و در نتیجه توان تحمل اتحاد با نفس را از دست می‌دهد و روح از آن جدا می‌شود، مانند کشتی‌ای که در اثر خرابی یا فرسودگی اجزایش، قادر به حرکت روی آب نیست، پس غرق شده و در نتیجه باد هم دیگر نمی‌تواند آن را به حرکت درآورد.

دنيا به سوي آخرت در حال حرکتند. پس می توان نتیجه گرفت که انسان ها لحظه به لحظه در حال کامل تر شدن و بهتر شدنند، چراکه هر لحظه به سوي آخرتی که برتر از دنیا است، در حال حرکتند و به آن نزدیک تر می شوند.

پی نوشت ها

۱. در مباحث قرآنی اغلب از تفسیر شریف المیزان استفاده شده است.
۲. همچنین در آیه «و جائت سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ مَا كُنْتُمْ مِنْهُ تُحِيدُونَ» (ق/ ۱۹) موت به حق وصف شده، در نتیجه موت بطلان و عدم نیست، بلکه بازگشتی است به سوي او. خروج از نشئه دنیا و ورود به نشئه دیگر است. همچنانکه در آیه «...إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ» (قیامت/ ۳۰)، روز مرگ روز بازگشت به سوي خدا و سوق به سوي او معرفی شده است (طباطبایی، ۱۳۹۱: ۶۹).
۳. همچنانکه خدای عزوجل فرموده: «و كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ» یا درباره اصنام و بت ها فرموده: «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ» (طباطبایی، بی تا: ۱۴/ ۴۰۳). در آیه ای که خداوند بیان می کند شهدا را مرده میندازید، بلکه آنها زنده هستند نیز ظاهراً همین معنی از موت مد نظر است: «و لَاتَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَاتَشْعُرُونَ» (بقره/ ۱۵۴).
۴. ملاصدرا گاه از قسم سوم از مرگ، به نام مرگ ارادی (موت اختیاری) هم یاد می کند که مطابق آن سالک الی الله با ترک تعلقات دنیوی و مادی به مرحله ای می رسد که می تواند روحش را از بدن مادی اش جدا کند و هر گاه خواست، دوباره به بدن مادی اش برگرداند (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۲۵۰ و ۲۵۵).
۵. راغب گفته کلمه «کدح» به معنای تلاش کردن و خسته شدن است. پس در این کلمه معنی سیر است و بعضی گفته اند کدح تلاش نفس است در انجام کاری تا اینکه آثار تلاش در نفس نمایان شود.
۶. اینکه خدا خوبی و کمال محض است را با توجه به فلسفه های مختلف می توان تبیین فلسفی کرد؛ مثلاً ابن سینا خداوند را واجب الوجود می داند و از خود مفهوم واجب الوجود می توان تمامی صفات کمالی را استخراج کرد. یا در فلسفه ملاصدرا خدا وجود مطلق است و وجود و خیر مساوقند.

ایشان پس از شهادتشان هم در اثر رجعت و بازگشت به دنیا، به نسبت خودشان کامل تر شوند و به فعلیت تام خود دست یابند.

این پاسخ هم مانند پاسخ به پرسش اول است و همان جواب را می توان برایش مطرح کرد.

بحث و نتیجه گیری

ملاصدرا مرگ را به طبیعی و اخترامی تقسیم کرده است. مرگ طبیعی در اثر پایان یافتن حرکت جوهری و استکمال یافتن نفس حاصل می شود و در آن نفس فعلیت می یابد، از ماده بی نیاز می شود و در نتیجه از آن جدا می گردد. اما در مرگ اخترامی که در اثر حادثه ای خارجی رخ می دهد، بدن قابلیت اتحاد با نفس را از دست می دهد، در نتیجه نفس از بدن جدا می شود. هر چند علت مرگ طبیعی از مبانی فلسفی ملاصدرا قابل برداشت است، اما ظاهراً وی درباره مبانی فلسفی علت مرگ اخترامی بحثی نکرده و ارتباط آن را با دیگر مباحث حکمت متعالیه روشن ننموده است. افزون بر این، با این تقسیم بندی، نمی توان مرز مشخصی میان مرگ طبیعی و مرگ اخترامی تعیین کرد و به سختی می توان نوع مرگ هایی مانند مرگ های در اثر بیماری را مشخص کرد.

«استکمال نفس» که ملاصدرا آن را علت مرگ طبیعی می داند از آیات قرآن قابل برداشت است، چراکه بازگشت انسان و همه امور به سوي خداوند، در آیات متعدد مورد تأکید قرار گرفته است. همچنین از آنجا که خداوند منشأ همه خیرها و خوبی ها و کمال محض است، می توان «حرکت انسان به سوي کمال» را از آیات قرآن دریافت. راه دیگری که سازگاری دیدگاه ملاصدرا در بحث علت مرگ طبیعی را با آموزه های قرآن کریم نشان می دهد، توجه به آیات «برتری آخرت نسبت به دنیا» است. از طرفی، در قرآن کریم آخرت نسبت به دنیا برتر دانسته شده و از طرف دیگر، همه انسان ها لحظه به لحظه با نزدیک تر شدن مرگ از

منابع

- قرآن کریم.
- اسدی، محمدرضا (۱۳۸۶). «مرگ از منظر ملاصدرا». قبسات. شماره، ص ۲۵-۴۸.
- تهرانی، سید محمدحسین (۱۳۶۱). معادشناسی. ج ۱. تهران: حکمت.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۱). معاد در قرآن. قم: اسراء.
- حسینی لواسانی، سیدرضا (زهیر) و اکبریان، رضا (۱۳۹۳). «نظریه ابداعی ابن سینا در علیت و ریشه‌های قرآنی آن». آینه معرفت. شماره ۴۰، ص ۶۷-۹۳.
- شه‌گلی، احمد (۱۳۹۱). «علت مرگ از دیدگاه ابن سینا و ملاصدرا». آینه معرفت. شماره ۳۱، ص ۹۷-۱۱۸.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۱). انسان از آغاز تا انجام. ترجمه و تعلیقه صادق لاریجانی. قم: بوستان کتاب.
- _____ (بی‌تا). المیزان. ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی. قم: دار العلم.
- محمدی ری شهری، محمد (۱۳۸۱). منتخب میزان الحکمة. ج ۲. تلخیص سید حمید حسینی. ترجمه حمیدرضا شیخی. قم: دار الحدیث.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۵). شرح جلد هشتم اسفار. نگارش محمد سعیدی مهر. قم: مؤسسه امام خمینی.
- مطهری، مرتضی (بی‌تا). مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی. قم: صدرا.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۵۴). المبدأ و المعاد. تهران: انجمن فلسفه.
- _____ (۱۳۸۱). زاد المسافر. تحقیق سید جلال‌الدین آشتیانی. قم: بوستان کتاب.
- _____ (۱۳۸۲). الشواهد الربوبیه فی مناهج السلوکیه. قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه.
- _____ (۱۳۸۳ الف). اسفار اربعه. ج ۸. ترجمه محمد خواجه‌جوی. تهران: مولی.
- _____ (۱۳۸۳ ب). الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة. ج ۳. تحقیق و تصحیح مقصود محمدی. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- _____ (۱۳۸۵). الشواهد الربوبیه. ترجمه جواد مصلح. تهران: سروش.
- _____ (۱۳۸۸). اسفار اربعه. ج ۹. ترجمه محمد خواجه‌جوی، تهران: مولی.
- _____ (۱۹۸۱ م). الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة. بیروت: دار احیاء التراث العربی.